

# چه گونه نژادپرستی ابزاری اساسی برای ماندگاری سرمایه‌داری است؟

ریچارد ولف

ترجمه‌ی شهریار محمودی



سرمایه‌داری امریکا تداوم یافت چراکه راه‌حلی برای مشکل اساسی بی‌ثباتی خود که همانا چرخه‌ی ادواری کسب‌وکار است، پیدا کرد. به دلیل این‌که سرمایه‌داری هیچ‌گاه نتوانست به رکودهای چرخه‌ای و نتایج وحشتناک آن پایان دهد، برای تداوم نیاز داشت که آن نتایج را از لحاظ اجتماعی تا اندازه‌ای قابل تحمل کند. بعد از دوران جنگ داخلی، نژادپرستی نظام‌مند در ایالات متحده امریکا دوام یافت، تا اندازه‌ای به این دلیل که به این تحمل‌پذیری کمک کرد. سرمایه‌داری شرایطی فراهم کرد برای بازتولید نژادپرستی نظام‌مند و برعکس.

به طور متوسط هرچهار تا هفت سال سرمایه‌داری نزول ایجاد می‌کند («کساد»، «رکود»، «افول» و «سقوط» واژه‌های متعددی است در توصیف مسأله‌ای که بارها و بارها تکرار می‌شود). رهبران سیاسی و اقتصاددانان و دیگران مدت‌هاست که به دنبال راه چاره برای بی‌ثباتی سرمایه‌داری هستند. هیچ‌گاه چیزی پیدا نکردند. بدین ترتیب سرمایه‌داری تاکنون سه سقوط را در این قرن جدید تجربه کرد (بهار ۲۰۰۰، پاییز ۲۰۰۸ و اکنون در سال ۲۰۲۰).

مدافعان سرمایه‌داری ترجیح می‌دهند بی‌ثباتی گریزناپذیر آن را «چرخه‌ی کسب‌وکار» بنامند. این اصطلاح کم‌تر ناخوشایند است. با این حال واقعیت سخت چرخه‌های آن همیشه مدافعان سرمایه‌داری را وحشت زده کرده است. آنها می‌دانند وقتی که بسیاری افراد ناگهان کار خودشان را از دست می‌دهند، بسیاری از کسب‌وکارها می‌میرند، تولید کاهش می‌یابد و دولت درآمدهای مالیاتی خود را از دست می‌دهد نتایج آن می‌تواند و اغلب پیش آمده که کل سیستم اقتصادی را تهدید کند. بحران‌های ادواری اقتصادی به‌طور بالقوه می‌تواند قربانیان‌اش را علیه خود بشوراند و آنها را مستعد نقد این نظام کند.

اگر همگان به یک میزان در برابر رکودهای چرخه‌ای آسیب‌پذیر باشند احتمال وقوع چنین امری بیشتر خواهد بود. آن‌گاه بسیاری از کارکنان به‌درستی نگران آن هستند که در بحران بعدی مشاغل‌شان را از دست بدهند. آنها به صورت دوره‌ای با ازدست دادن درآمدهایشان، وقفه‌ی آموزشی، از دست دادن خانه و مانند این‌ها مواجه می‌شوند. هر درجه‌ی ممکن از تسکین را تجربه کنند بازهم اگر نه خود کارگران، بلکه همکارانشان اخراج شوند می‌دانند در چرخه‌ی بعدی نوبت خود آنها خواهد بود.

زیان‌ها، ناامنی‌ها و نگرانی‌های ناشی از این سرمایه‌داری، مدت‌ها این کارگران را علیه‌اش سوق داده و انگیزه‌ای برای گذار به نظامی متفاوت بوده است.

سرمایه‌داری ایالات متحده مشکل بی‌ثباتی خود را با این ترفند حل کرد که رنج رکودهای ادواری خود را بر اقلیتی از کل طبقه‌ی کارگر تحمیل کند. این اقلیت را در موقعیتی قرار داد که بار هر چرخه را تحمل کند و رنج خسارت‌های ناشی از آن را به‌طور نامتناسب متحمل شود. این اقلیت‌ها بارها و بارها به فراخور چرخه‌ها کار پیدا می‌کنند و کارشان را از دست می‌دهند. هرگونه پس‌انداز، هنگام بیکار شدن از دست می‌رفت. اخراج‌های مکرر مانع از این شد که چنین اقلیتی از مزایای طول عمر شغلی (سنوات، ارتقا، ثبات خانوار و غیره) بهره‌مند شود. فقر، خانوارها و خانواده‌های ازهم گسسته، عدم استطاعت برای مسکن، آموزش و مراقبت‌های پزشکی کابوس چنین اقلیت‌هایی بود. اینان «جذب‌کننده‌ی شوک چرخه‌ی کسب‌وکار» سرمایه‌داری شدند - آخرین کسانی که استخدام و اولین کسانی که اخراج می‌شوند - در طول عمر متوسط چهار تا هفت سال یک‌بار هر چرخه‌ی سرمایه‌داری.

تحمیل بیشترین هزینه‌های بی‌ثباتی سرمایه‌داری بر چنین اقلیت‌هایی، اکثریت طبقه‌ی کارگر را به‌طور نسبی معاف و آزاد از آنها می‌کرد. اکثریت می‌توانست کمتر مورد هدف چرخه‌ها قرار گیرد زیرا به‌طورنسبی اقلیت بیشتر مورد هدف بود. نظام سرمایه‌داری به‌طور نسبی به اکثریت قول امنیت شغلی و درآمد را داده زیرا آنها را از اقلیت دریغ داشته شوند. از این‌رو اکثریت کم‌تر نگران چرخه‌ی بعدی هستند این در حالی است که اقلیت می‌بایست بیشتر نگران می‌بود و زندگی‌شان را با آن وفق می‌دادند. آن‌گاه نژادپرستان می‌توانستند تفاوت‌های میان اقلیت و اکثریت این زیرمجموعه‌های جمعیت را در عوض به کیفیت‌های ذاتی «نژادها»ی مختلف نسبت بدهند.

سایر کشورهای پیشرفته‌ی سرمایه‌داری راه‌حل‌های موازی [این‌را] یافتند. برخی مهاجران را به خاطر ایفای نقشی که به امریکایی‌های آفریقایی‌تبار در ایالات متحده نسبت داده می‌شد محکوم می‌کردند. و بیشتر اوقات نژادپرستی مورد نظر به دنبال می‌آمد. در دوره‌های شکوفایی اقتصادی، مهاجران وارد می‌شدند: آفریقایی‌شمالی‌ها به

فرانسه، ایتالیایی‌های جنوبی به سوئیس، ترک‌ها به آلمان و غیره. سپس سقوط‌های ادواری، آن مهاجران را به کشورهای خود باز می‌گرداند. بدین‌گونه سرمایه‌داری هزینه‌های بیمه‌ی بیکاری، یارانه‌های رفاهی و غیره برای کارگرانی را که برگشته بودند برای خود پس‌انداز می‌کرد. در حالی که برخی از کشورهای سرمایه‌داری به اقلیت‌های داخلی متکی بودند که جذب‌کننده‌ی شوک باشند و برخی دیگر به مهاجران، برخی کشورهای به هر دو اتکا می‌کردند. ایالات متحده از مهاجران آمریکایی مرکزی در کنار آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار داخلی استفاده کرد، و هنوز هم می‌کند. آلمان به برخی از مهاجران اجازه‌ی اقامت و اجازه‌ی اخذ تابعیت آلمانی را در جوار ترکی داد و سایر مهاجران را همچون «کارگر مهمان» پذیرفت.

در ایالات متحده، زنان سفیدپوست متأهل نیز نقش جذب‌کننده‌ی شوک چرخه‌ی کسب‌وکار را ایفا می‌کردند. در هنگام شکوفایی اقتصادی، آنها در مشاغل نیمه‌وقت یا تمام‌وقت وارد نیروی کار مزدی می‌شدند. آنها مانند آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار، درآمد کم‌تری از مردان سفیدپوست داشتند. شغل زنان، بیشتر موقتی بوده و رکودهای چرخه‌ای باعث از دست رفتن آنها شده‌اند.

در هر جماعتی که به‌سوی نقش جذب‌کننده‌ی شوک سوق داده شده، فقر، افسردگی، خانواده‌های ازهم‌گسسته، زاغه‌نشینی، امکانات آموزشی و بهداشتی ناکافی گسترده‌تر از بخش اکثریت طبقه‌ی کارگر بوده است. کار، درآمد، مسکن و زندگی ناامن، غالباً تلخ‌مزاجی، حسادت، افسردگی، جنایت و خشونت به وجود آورد. سرمایه‌داری‌هایی که بقای آنها به تولید و بازتولید آن جماعت‌ها بستگی داشت، بایست این خسارت‌های موازی را مدیریت می‌کردند. پلیس و زندان‌ها این وظیفه‌ی مدیریتی را برعهده داشته و دارند.

پلیس و زندان‌ها می‌بایست آن بخش‌های سرکش جماعت جذب‌کننده‌ی شوک را که در زاغه‌ها یا گتوها منزوی شده بودند، «مهار»، «رام» و «مراقبت و کنترل» کنند. تعامل با پلیس توأم با چرخش و بازیافت از طریق زندان‌ها وسیله‌ای برای مدیریت خسارت همزاد سرمایه‌داری بود. این ابزارها واجد زبان‌های موازی خود بودند: سابقه‌ی طولانی و غم‌انگیز خشونت پلیس، استفاده از زور بیش از حد، سخت‌گیری و خشونت نگه‌داری در سلول انفرادی و قتل به‌ویژه آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار.

چرا آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار در ایالات متحده آمریکا به‌عنوان بخش اصلی (البته نه تنها بخش) جذب این شوک‌های چرخه‌ای انتخاب شده‌اند؟ یکی از دلایل برمی‌گردد به میراث نژادپرستی بردگی در ایالات متحده. این [میراث] شامل این باور بود که برده‌ها یا کاملاً انسان نیستند یا از نژادی پست هستند. حتی قانون اساسی ایالات متحده نیز یک برده را فقط سه‌پنجم فرد کامل (یعنی سفیدپوست) برای سرشماری به حساب می‌آورد. بسترسازی برای بردگی قبل از جنگ داخلی ایالات متحده پیشاپیش خودآگاهی نژادی را در ارباب و برده‌ها شکل داده بود. و از آنجا که برده‌داری در ایالات متحده (برخلاف بسیاری از برده‌داری‌های دیگر در تاریخ جهان) رنگ‌های متفاوت پوست برای اربابان و بردگان قائل بود، پیشاپیش یک اقلیت قابل تمییز از نظر نژادی در مناطق برده‌زنی ایالات متحده تعریف شده بود. علاوه بر این، این تعریف به سایر مناطق ایالات متحده نیز سرایت کرده بود. سرمایه‌داری ایالات متحده با به‌کار بستن بخش‌های زیادی از جماعات آمریکایی آفریقایی‌تبار در نقش ضربه‌گیر مورد نیاز سیستم، از میراث برده‌داری استفاده کرده، آن‌را جذب کرد و استحکام بخشید. نژادپرستی‌ای که به‌مدد برده‌داری ایالات متحده توسعه یافته بدین‌وسیله هم سرمایه‌داری ایالات متحده را تسهیل کرد و هم توسط آن تقویت شد. بخش بزرگی از طبقه‌ی کارگر سفیدپوست در همه‌ی سرمایه‌داری‌ها نیز همیشه محکوم به ایفای نقش ضربه‌گیر شده‌اند. «زباله‌ی سفید» در سرمایه‌داری ایالات متحده که هرگز از آمریکایی‌های آفریقایی‌تبار فاصله‌ی زیادی نداشته در همین مقام قرار داده شده‌اند. بنابراین امکان همبستگی طبقاتی بین این جوامع طبقه‌ی کارگر سیاه و سفید به‌وجود آمد. تاریخ ایالات متحده لحظاتی را نشان می‌دهد که این امکانات محقق شده است، همانطور که سی. وان وودوارد به خوبی مستند کرد، همچنین لحظاتی از خشونت شدید نژادپرستانه را نشان می‌دهد که برای جلوگیری از تحقق این امکانات استفاده شده است. کارفرمایان برای جلوگیری از اتحاد کارکنان در برابر آنها، با اختلافات نژادی بازی کرده‌اند. در رقابت‌های تلخ بین شوک‌گیرهای سیاه و سفید برای مشاغل ادواری کمیاب، سفیدپوستان می‌توانستند و اغلب از نژادپرستی برای دستیابی مزایای آن مشاغل استفاده کرده‌اند. بنابراین، سرمایه‌داری از نژادپرستی

پرورش یافته و از مزایای آن بهره مند شد و لذا عمیقاً در سیستم جا افتاد. از یک سو بی عدالتی بنیادین خصیصه‌ی روابط پلیس و زندان‌ها شد، و از سوی دیگر آمریکایی‌های آفریقایی تبار و دیگر جماعت‌ها (بومیان، رنگین‌پوستان) به بازی در نقش ضربه‌گیر سرمایه‌داری محکوم شدند. راه‌حل آموزش بهتر یا بودجه بیشتر نبوده و نیست. هر دو بارها آزموده شده و هر دو بارها شکست خورده‌اند. راه‌حل واقعی شغلی با درآمد مناسب برای هر کسی است که به دنبال شغل - به‌عنوان یک حق - می‌گردد. در آن صورت، آن‌گاه بیکاری غیرقانونی خواهد بود مانند برده‌داری، کودک‌آزاری و غیره. مالیاتی که از سرمایه‌داران ستانده می‌شود صرف یافتن شغل چه خصوصی و چه دولتی برای کسانی می‌شود که توسط صاحب‌کاران بیکار شده‌اند (بسیاری از این مالیات‌ها در حال حاضر به پرداخت بیمه‌ی بیکاری کمک می‌کنند). این وجوه شامل دستمزد یا حقوقی است که برای هر کارگر بین زمان اخراج و استخدام مجدد پرداخت می‌شود. حداقل دستمزد که به شکل فراگیر اعمال می‌شود، مسکن مناسب، حمل‌ونقل، مراقبت‌های بهداشتی و سایر هزینه‌های زندگی را پوشش می‌دهد.

اگر چنین راه‌حلی با سرمایه‌داری به‌عنوان یک سیستم ناسازگار تلقی شود، سرمایه‌داری باید جای خود را به سیستمی بدهد که اشتغال با حقوق کافی را به‌عنوان یک حق اساسی برای همه قرار دهد. سرانجام سود بنگاه اقتصادی به‌عنوان اولویت نخست سرمایه‌داری از تخت پادشاهی خارج شود.

چنین راه‌حلی در نهایت آمریکایی‌های آفریقایی تبار، بومی‌ها و رنگین‌پوستان را از سوءاستفاده‌ی درازمدت پلیس و زندان‌ها رها می‌کند. بنابراین می‌توان نژادپرستی‌ای را که آن نهادها نمونه‌اش هستند و تقویتش کرده‌اند، کاهش داد. این امر همچنین باعث کاهش فشارها بر پلیس و پرسنل زندان می‌شود که رفتاری را اعمال می‌کنند که به‌طور مخربی انسانیت آنها را از بین می‌برد و دیگران را سرکوب کنند. امروز پلیس و زندان‌ها در ایالات متحده با نژادپرستی نظام‌مند در خدمت یک سرمایه‌داری ذاتاً بی‌ثبات هستند. منطلق اتحاد بین نبرد علیه نژادپرستی و ضد سرمایه‌داری نمی‌تواند روشن تر از این باشد.

پیوند با منبع اصلی:

[Richard D. Wolff – How Racism Is an Essential Tool for Maintaining the Capitalist Order](#)